

سلسله جلسات

تصویرسازی از رخداد های صدر اسلام

باتکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

استاد اخوت و آقای رجبعلی

بهار ۱۴۰۳

فهرست

- ۳.....سلسله جلسات تصویرسازی از رخداد‌های صدر اسلام، فصل سوم
- ۳.....حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه پنجم، ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۳
- ۳.....خلاصه مطالب جلسه گذشته
- ۷.....بررسی اشعار جناب ابوطالب علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم

حیات شریف امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام}، جلسه پنجم، ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۳

خلاصه مطالب جلسه گذشته

دقیقه ۰ تا ۱۰

جلسه گذشته به یک واقعه تاریخی برای مشخص شدن جناب ابوطالب^{علیه السلام} و جایگاه ایشان اشاره شد. واقعه رحلت و از دنیا رفتن پدر بزرگوارشان جناب عبدالمطلب^{علیه السلام} و درخواست عجیب ایشان از فرزندان دخترشان که خواستند اگر در رثای ایشان چیزی می‌خواهند بگویند الان بگویند تا قبل از مرگ پدر، شعرهایی که دخترانش باید بگویند را بشنود. شش دختر اشعار خود را گفتند. دو نقل از اشعار دختران بود. یک نقل مربوط به فضایل ابن سازان قمی برای دوستان گفتیم و همان نقلی که در سیره ابن هشام بود را بیشتر مورد تأکید قرار دادیم و نکات جالبی از مجموع شرایط و فضایل این خانواده و اختصاصات و ویژگی هر یک از این بانوان به دست آمد و البته انتهای این ماجرا به شعری از جناب ابوطالب^{علیه السلام} از خود دیوان در وصف و رثای پدر بزرگوارشان انتخاب کردیم.

عرض کردیم در رثای جناب ابوطالب^{علیه السلام} اشعاری از خواهرانشان و حتی از مردم دیگر وجود دارد. گویا در این اشعار دختران و جناب ابوطالب^{علیه السلام} سیلی از فضیلت گویی، ذکر خیر با رحلت ایشان باب شد.

نکاتی گفته شد:

اولاً، این چه خانواده‌ای است، چه مردی، چه فرزندی، وقتی دارد از دنیا می‌رود در حالت احتضار ترس از مرگ که حقیقتاً آدم‌ها را فراری می‌دهد یا اعصاب آنها را در فشار قرار می‌دهد، اینها مسلط بر خود، بدون اضطراب، طبعی داشتند که خاموش نبود و چه علقه و محبتی در این خانواده و اهمی که جناب عبدالمطلب^{علیه السلام} برای سیراب کردن اینها از محبت داشتند، بحث عاطفی و عواطف شدید و تدبیری که در فرزندداری داشتند، وابستگی این افراد به پدرشان آن، هم پدر صد و بیست ساله، تسلط شدید این فرزندان بر خودشان و احترام ویژه‌ای که به حرف پدر قائل بودند. کسی پرخاش نکرد، کسی روی حرف پدر حرفی نزد. چیزی شبیه اینکه سلیمانی از صفات و ادبیات و ثمرات شیرین یک درخت توحیدی سان می‌بیند.

ما صحنه ارزشمندی دیدیم شبیه شبی از بیعت، هم عهدی، اشعار به گونه‌ای چیده شده بود که از سن کمتر به سن بیشتر می‌رفت. این را نه فقط تاریخ، بلکه پختگی افراد یا جهان شاعر دلالت می‌داد. شعر بانو صفیه فوران مجد بود. یک بانوی مردمدار. بانوی بره، زیباشناس و این زیباشناسی یک تمایز و ویژگی خاص او است. بانو عاتکه صبور، شعر او جالب و صبورانه است. ام حکیم بیضاء شجاع است و شجاعت در شعرش نمایان است. بانو امیمه تأکید بر مدیریت بر ونیکی. بانو آروی بانوی اخلاق و حیا به تعبیری اخلاق و حیا در شعر او نمایان است و خود جناب عبدالمطلب علیه السلام در وصف فرزندان پدر حمد است، مقام او بلند، خوش برخورد، جامع نگاه امتی دارد، دغدغه دین و مردم دارد. اینها همه صفاتی است که بعدها در پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام جمع می‌شود و این خاندان را باید خیلی بالاتر گرفت.

به اینجا که می‌رسد هر عضوی که داریم می‌بینیم به سمت ابوطالب و عبدالله علیهما السلام سرریز می‌شود. گویی که این سیلاب شدت و شتاب بیشتری به خودش می‌گیرد و صفات همه هستند و جامع هستند و این ماجرا در شعر ابوطالب علیه السلام این قدر روی امت تأکید دارد که اصلاً گمان اینکه اتصال به وحی دارد را خیلی قوی می‌کند.

دقیقه ۱۰ تا ۲۰

خیلی غیر تصنعی شعر می‌گوید. نسبت به مرگ بسیار مسلط و جالب اینکه هیچ کدام از این بزرگواران از آنجایی که در شعر ابوطالب علیه السلام روی عواطف فعال است، روی بیت الله الحرام مسلط است و ویژگی‌هایی از جناب عبدالمطلب علیه السلام را می‌شمارد با لقب‌هایی مثل فخر، مجد و بهاء و آن چیزی که در این مجموعه اشعار بین برادر و خواهران قابل تأمل بود هیچ کدام بر روی اف بر دنیا نرفتند، همه به سمت مجد و شکوه رفتند. همگی از کمال گفتند. به ظرف خالی دنیا وقعی نهند.

پیشنهاد شد چند کار پژوهشی روی صفات فطری خوب و یک کار روی زاویه نگاه‌ها از یک خانواده با اشتراک‌ها و تمایزها به گونه‌ای که تمایز جناب ابوطالب علیه السلام معلوم شود و یک امضائی هم در جلسه قبل داشتیم و این فضا دلالتی بود که استاد به دعای حریق دعای صبح حضرت زهرا سلام الله علیها دادند که در آنجا تعریف کنندگان و تجلیل کنندگان از این خاندان برای آنها و در حق ایشان دعا شد.

اینها مختصر نکاتی بود که در جلسه گذشته بیان شد و یک رونمایی از بحث امروز داشته باشم. اگر می‌خواستم به سیر تاریخی بروم که استاد میلشان به این سمت است، باید می‌رفتم سرخ یک یا دو قطعه شعر دیگری که باز هم به افتخار عبدالمطلب علیه السلام گفته شده بود. اما این قضایا و اتفاقات دل مارا به سمت یک مدل بصیرت و بیداری و به مباحث این چنینی برد. شاید حسن سلیقه به نسبت خرج ندادم و حق این بود که همان سیر تاریخی را ادامه بدهم ولی جلسه ما در یک بستری از شرایط قرار گرفته است که بنده دستم رفت به سمت انتخاب یک قطعه شعر بعداً که آن قطعه شعر را که آماده می‌کردم در دقائق آخر یک قطعه دیگر به آن اضافه کردم. چون این کار را لازم دیدم که تکمیل می‌کند و آن نیز برمی‌گردد به دل معرکه‌ای که جناب ابوطالب علیه السلام ایجاد کرده بود. جایی که قریش پیشنهاد دادند رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم را با جوانی از خودشان معاوضه کند و آنها

رسول خدا صلوات الله علیه وآله وسلم را بکشند به جای آن ابوطالب یک جوان دیگری داشته باشد. اینجا ابوطالب علیه السلام دو اقدام انجام می دهد. یکی شعر می گوید و کلاً قریش را مفتضح می کند. مورخین حتی اقرار کردند دو بیت از این شعر را نگفته اند. شاید حدس بر این باشد در افتضاح بعضی از این قبایل بوده است که در مورد آن بخل به خرج داده اند. اما مردم شناسی دشمن شناسانه یک دشمن شناسی جالب، آسیب شناسی از رذایل قریش می کند و آنها را با این شعر ساکت و خلع سلاح می کند. به این هم اکتفا نمی کند، بنی هاشم را برای نبرد آماده و جمع می کند و قطعه دوم شعر را می گوید که اینجا است که شما ذوالفقار ابوطالب علیه السلام را که به جهت ادبی آخته و صیقلی یافته است دو دم می بینید. یک سمت آن برای اصلاح صفوف بنی هاشم و یک سمت آن بران برای هر کسی که بخواهد به حضرت رسول صلوات الله علیه وآله وسلم جسارت کند.

ما این دو قطعه را انتخاب کردیم، به نظرم رسید الان خیلی مهم است بحث دشمن پیش انداخته شود. شاید هم خیلی حسن سلیقه نبوده است که این را انتخاب کردم که بعد از توضیحات اولیه می خوانم و این هم رونمایی از آنچه که در این جلسه آماده است. اگر استاد نکته ای دارید بفرمایید. من چند نکته از جلسات قبل خدمت شما بگویم. به نظرم مطالب مهمی است و یک مروری بشود. قبل از اینکه مطالب را بگویم خواهش می کنم دوستانی که در جلسه هستند یک مقدار فضای ذهن و تصورات خود را آزاد کنند و خودشان را در زمان حضرت رسول صلوات الله علیه وآله وسلم و پدر و اجداد ایشان بگذارند و این بحث را در آن فضا بشنوند. گویی همه ما به مکه دعوت شدیم و این بحث را در مکه می شنویم. با همان فضای کوه های خاصی که دارد و وادی که غیر ذی زرع است و جمعیت هایی که در جاهای مختلف یا مجتمع یا پراکنده هستند، یا یک وضعیت خاصی که دارد و آنهایی هم که نرفته اند بتوانند نقشه مکه را ببینند و حالت های آن در ذهن آنها بیاید. اتفاقی که می افتد این است که از بین یک عده مردمی که اسم آنها امیین است، یعنی کسانی هستند که در ظاهر با کتاب های آسمانی ارتباط ندارند و آنها در قرآن شخصیت های خاصی می شوند، یعنی یک شخصیت های فطری هستند، دین آن ا دین ابراهیمی است و خدا را می پرستند. البته بعضی از آنها گمراه شدند و حتی در یک خانواده ممکن است گمراهی داشته باشند. الان یکی از مشکلاتی که ما داریم این است که در بین عموهای خود پیامبر صلوات الله علیه وآله وسلم، ابولهب را می بینید که دشمن سرسخت می شود و همه آنها یک جور نبودند، اینها خیلی جای بحث ایجاد می کند. اینکه به گونه ای می شود که از یک خانواده هم که یک آدم بیست بیست مثل جناب ابوطالب علیه السلام و یک آدم صفر صفر مثل ابوالهب بیرون می آید.

در این جریان یک خاندانی درخشش پیدا می کند و خودش را متمایز می کند که خاندان ابوطالب علیه السلام است. کما اینکه در این خاندان کسانی را داریم که درخشش پیدا نمی کنند و بر ضد پیامبر صلوات الله علیه وآله وسلم یا اینکه یک ناهم راستایی با پیامبر صلوات الله علیه وآله وسلم در بین آنها هست. حتی مقابل پیامبر صلوات الله علیه وآله وسلم هستند. یعنی شما مردمی را می بینید که هم خوب خوب و هم بد بد دارند.

این علامت سؤال ایجاد می شود که چه می شود که چنین جریان هایی ایجاد می شود که یک خانواده این گونه در اوج است و یک خانواده در حضيض است و این سوالی است که خود این دو سامانده جبهه حق و اینها سامانده جبهه باطل از خود خانواده هستند.

به نظر من نقش زن اینجا خیلی مهم می‌شود. ممکن است شما بگویید یک مرتبه چرا زن اینجا آشکار شد؟.

اینکه این جبهه سازی حق و باطل می‌شود پشت پرده آن زنی است که همسر عبدالطلب علیه‌السلام می‌شود، یا زنی که همسر ابوطالب علیه‌السلام می‌شود یا زنی که همسر ابولهب می‌شود و نقش آفرینی می‌کند. به عنوان نمونه فرزندان که از حضرت عبدالمطلب علیه‌السلام ذکر می‌کنند همه آنها از یک زن نبودند. به هر حال یک سنی از ایشان گذشته بود و ظاهراً همسران متعددی داشتند که خود این هم جای بحث است که چه مقدار از این جبهه‌بندی که به وجود می‌آید وابسته به جریان زن است. آنهایی که از یک مادر هستند و مادرشان موحد هستند معمولاً در جبهه حق هستند. من در این زمینه اطلاعات دقیق سازمان یافته‌ای ندارم، ولی آقای رجبعلی اگر این قصه را باز کنند خیلی خوب می‌شود.

جناب عبدالله علیه‌السلام پدر رسول الله خدا صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ابوطالب علیه‌السلام از بانویی بودند از بنی مخزوم و هم این بانو شریف و جلیل القدر بودند هم این دو برادر جایگاهشان مشخص است.

خود دختران هم این گونه هستند، یعنی همه آنها هم ظاهراً از یک مادر نیستند.

بله، درست است. من جزئیات را ان شاء الله عرض می‌کنم.

ولی این نکته که شما خیلی راحت می‌توانید در آن فضا نقش زن را ببینید، نقش مادر، خواهر، نقش عمه. این دو شاخه شدن خیلی معنا دارد. یک مرتبه در یک خاندان بزرگی چنین اتفاقی بیفتد. این قصه یک ثمره فرهنگی دارد. آن همین است که وقتی در یک خاندانی ابولهبی و ابوطالبی هست، این خلوص وقتی از دست می‌رود به هر دلیلی عیار انسان خوب را هم در ذهن‌ها پایین می‌آورد. یک موقعی یک خاندان همه انسان‌های وارسته‌ای هستند و یک موقعی در آن خاندان آدم خوب دارد، آدم بد هم دارد و کاری که این آدم بد می‌کند اعتبار این آدم خوب را ضایع می‌کند و مدت‌ها در ذهنم بود که چرا باید خداوند در قرآن یک سوره‌ای را برای ابولهب بیاورد، با آنکه پیامبر صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دشمنان زیاد و سرسختی هم داشتند. دلیل آن این است که وقتی ابولهب در بین فرزندان عبدالمطلب علیه‌السلام مطرح می‌شود عیار ابوطالب علیه‌السلام و عیار خاندان پیامبر صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از نظر فرهنگی کم می‌کند و در ذهن‌ها پایین می‌آورد که این نقش خنثی کننده را دارند. به همین دلیل وقتی که به تاریخ مراجعه می‌کنید، شخصیت‌های مهم مثل عبدالمطلب و ابوطالب علیهما‌السلام و امثال آنها خیلی مطرح نیستند، به خاطر اینکه در فرهنگ عمومی همراه بودن خوب و بد در یک خاندان فضای منفی ایجاد می‌کند. یعنی حتی آن کسی که انسان خوبی هست را کم اعتبار می‌کند. فرض کنید بگویند یک عالمی از همین علمائی که هستند سه فرزند آیت الله دارد، ولی یک فرزند فراری ضد انقلاب است. همین ذهن‌ها را به هم می‌ریزد. دیگر نه برای آن عالم جلیل القدر و نه برای آن فرزندانشان آن اعتبار لازم را ایجاد نمی‌کند. این یک نکته‌ای است که باید به آن توجه شود. حالا ما می‌توانیم از آن استفاده‌های خوبی بکنیم. مثلاً آن چیزی که راجع به نقش زن گفتیم خیلی مطالب مهمی می‌توانیم به دست بیاوریم. در مورد اینکه خوب و

بد از نظر فرهنگی در یک خاندان چه تأثیری در ذهنیت جامعه می‌گذارد این مطالب خیلی مهم است. می‌توانیم الگوهای خوب تربیتی از آن بیرون بکشیم.

چند نکته می‌خواستم بگویم:

- یکی اینکه ما راجع به شخصیت‌های مردمی صحبت می‌کنیم که در عین اینکه دیندار هستند، بسیار مردمی هستند. فتوت دارند، جوانمردی آنها بی‌نهایت است. این خصوصیت مردم‌داری آنها گاهی حتی بر دینداری آنها غلبه پیدا می‌کند. یعنی این جریان در آنها به عنوان یک سنت حسنه است.
- دومین نکته‌ای که هست این است که فرهنگ‌ها در این خاندان با هم هستند. ولی حضرت ابوطالب علیه‌السلام ممتاز و غیر قابل ترکیب با فرهنگ‌های دیگر می‌شود، ولی ابوطالب علیه‌السلام فرهنگ‌هایش در کنار فرهنگ‌های دیگر قابل بررسی است و هر کدام از اینها برای خودشان یک فرهنگ و یک دسته خرده فرهنگ‌هایی داشتند که خود این هم قابل بررسی است. فرهنگ‌های رایج که فرهنگ‌های دینداری و مردم‌داری حضرت ابوطالب علیه‌السلام ممتاز و غیر قابل ترکیب با بقیه می‌شود. این شناخت بقیه فرهنگ‌هایش اهمیت دارد.
- و یکی هم بخش نقش زن در انتقال صفات است. به نظرم این موضوع قابل بررسی است و می‌توانیم بررسی کنیم. این اثری که در این خاندان گذاشته می‌شود و انحرافی که یک مرتبه از ابوالهب‌ها ایجاد می‌شود، ببینیم از کجا انحراف ایجاد می‌کند که به نظرم می‌شود اینها را خیلی راحت بررسی کرد.
- بحث شعر که در این خاندان به عنوان یک فرهنگ مرسوم است آیا متأثر از فرهنگ عرب آن دوره است؟ نه به نظر من فرهنگ آن دوره متأثر از توانمندی‌های بلاغت این خاندان است. این مهم است یک موقعی می‌گویید که شما همه قریش اهل شعر هستند، پس اینها هم اهل شعر هستند یک موقع می‌گویید این خاندان تأثیر گذاشته است و شعر را در بقیه ترویج داده است که به نظرم این صحیح است. لطافت و بلاغت و مهربانی این سه خصوصیتی که در این شعر وجود دارد. به علاوه بحث تربیت به ویژه در کودکان، اینکه سخن گفتن زیبا و آراسته کودکان این فرهنگی که در شعر برای انتقال لطافت و بلاغت و مهربانی است فرهنگ بی‌ظنیری است که اگر خانواده‌ای این فرهنگ را داشته باشد تربیت فرزند را خیلی سهل و آسان است و خیلی آسان می‌تواند فرزندان خود را به سمت صفات خیر و خوب سوق بدهد.

دقیقه ۳۰ تا ۴۰

این خلاصه‌ای از مطالبی بود که به نظرم لازم بود من هم اشاره می‌کردم.

بررسی اشعار جناب ابوطالب علیه‌السلام

این گونه نقل شده است که:

جاءت قريش إلى أبي طالب بعمارة بن الوليد بن المغيرة، فقالوا له: قد جئناك بفتى قريش جمالاً و شباباً، فهو لك نصره و عقله؛ فاتخذته ولداً ...
قريش به خدمت ابوطالب عليه السلام آمدند و عماره بن وليد بن مغیره را با خودشان آوردند که از نظر آنها، جمال و جوانی و زیبایی تراز بود، گفتند:
آمدیم تا از عقلش بهره مند شوی و نصرت کند و فرزند خودت بگیر

... لا تنازع فيه ...

... و خل بيننا و بين ابن أخيك ...

و پسر برادرت را تحویل ما بده

فانما رجل برجل ...

چون یکی دادیم و یکی گرفتیم و نیت قتل هم مشخص کرد.

... فإن ذلك أجمع للعشيرة ...

این به مصلحت عشیره است

... و أفضل في عواقب الأمور مغبة.

و عواقب امر و مصلحت و خطراتی است که عشیره را تهدید می کند، ما این درخواست را داریم.

... فقال لهم أبوطالب: و الله ما أنصفتموني ...

ابوطالب عليه السلام فرمودند به خدا قسم شما انصاف به خرج ندادید.

... تعطوني ابنكم أغذوه لكم ...

پسرتان را می دهید که به او غذا بدهم

و أعطیکم ابن أخی تقتلونہ ...

من پسر برادرم را بدهم که شما او را بکشید؟

... هذا والله ما لا يكون أبداً ...

به خدا که چنین اتفاقی نخواهد افتاد.

... افلا تعلمون انّ الناقة إذا فقدت ولدها لم تحن الى غيره ...

نمی‌دانید که وقتی ناقه ولد خود را از دست بدهد دیگر نمی‌شود او را کنترل کرد. یعنی حواستان باشد اگر بخواهید مویی از سر رسول الله صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کم کنید من دیگر آرام شدنی نیستم.

فقال له مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف، خلیفه دوم هم از همین طایفه است، می‌گوید:

... لقد انصفك قومك يا ابا طالب ...

قوم تو نسبت به تو انصاف به خرج دادند

... و ما أراك تريد أن تقبل ذلك منهم ...

یعنی خیلی به نفع تو بود و تو نباید زیرش بزنی، از تو قبول نمی‌شود که نپذیری، این فرصت ویژه‌ای برای تو بود.

... فقال لهم ابوطالب: والله ما انصفوني، ولنك قد اجمعت على خذلاني و مظاهره القوم على فاصنع ما بدا لك ...

تو با این اقدامت داری یک اجماع درست می‌کنی، برای تنها گذاشتن من و علیه من قوم را برانگیختن.

... او کما قال: فقال ابوطالب عند ذلك يعرض بالمطعم و يعلم من خذله من بني عبد مناف ...

این گونه هم گفته‌اند که رویش را برگرداند و از بنی عبد مناف یک شعری گفت که در موردش صحبت می‌شود. در این پس زمینه صحبتی دارید بفرمایید تا وارد شعر نشدیم.

من متوجه شدم که اینها با اهل کتاب ارتباط داشتند که از قرائن پیامبر اعظم صلوات‌الله‌علیه‌وآله همان پیغمبر موعود است که وعده داده شده است.

این ماجرا برای بعد از نبوت است. ممکن است شما بگویید که این طور نیست. اما مشهور است که در زمانه نبوت است که مبعوث شدند. اما فرمایش شما را محتمل می‌دانم. گفته شما را اگر روی این تأکید دارید می‌شود روی آن بحث کرد.

به‌خاطر اینکه در عبارت‌های قبل مواردی که دارد عبارت بعد نیست، مواردی که ذکر می‌شود در عبارت‌های بعد مثلاً این پسر برادرت بین ما اختلاف ایجاد کرده است و بدی‌های پیامبر صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را گفتن. اینکه دین جدیدی آورده است، اما در این عبارت‌ها چنین چیزی ظهور ندارد در حد این است که تحت تکفل شما است و به نظر ما رسیده است که باید جابجا شود.

گفته شما جالب و قابل تأمل است و کسی به آن اشاره نکرده است. اینجا دعوا خیلی جدی است. شاید ما کم جدی گرفتیم. قضایای قبل از نبوت را این قدر جدی نگرفتیم، البته درباره سوء قصد در مورد خانم آمنه در دوران بارداری بانو که اتفاق افتاده را خواندیم و گفتیم. ولی این فرمایش شما در مورد این از باب اینکه سابقه ندارد که کسی این گونه تحلیل کند.

چون می گوید: رجل به رجل و نمی گوید: ولد به ولد. رجل باید سنی باشد که سن بلوغ باشد و نمی تواند خیلی کوچک هم باشد و حتماً باید یک جوانی باشد و طبق چیزی که اینجا هست اینجا می خورد که بیست و خورده ای باشد و نباید کوچک باشد به عنوان ولد، نشان می دهد که اینها رد پیامبر صلوات الله علیه و آله وسلم را زدند و خیلی از رفتارهای پیامبر صلوات الله علیه و آله وسلم را زیر نظر داشتند. اینکه با چه کسی می رود با چه کسی می آید.

دقیقه ۴۰ تا ۵۰

حتی عبادت های پیامبر صلوات الله علیه و آله وسلم معنا و مفهوم داشته است. جالب است که آدم ها وقتی یک نفر خوب می شود باید خوشحال باشند، اما وقتی می دیدند اهل عبادت است خیلی پاک است و خوب است و اهل مردم داری است، احساس ناامنی می کردند و شما فکر کنید که خوب بودن یک آدم جرم می شود و پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله وسلم در این شرایط وضعیتی پیدا کرده است که متهم به طهارت است و آنها از این موضوع می ترسند و قدرت و القائی هم در او می بینند. البته به نظرم پیامبر صلوات الله علیه و آله وسلم یک هیبت و سوری داشته اند، یک جلوه ای داشته اند که همه می فهمیدند که در او یک خبری هست. وقتی که متولد می شود کاخ ها فرو می ریزد و وقتی بزرگ می شود و او را می دیدند دلشان می لرزیده است، به خصوص اگر گناهکار بودند، یک کسی دارد وارد جریانی می شود که پاک است و فقط پاکی نیست، کسی آمده است که می خواهد بساط آلودگی ها را برچیند که حالا به نظرم قبل از دو اوجشان است که تحت تکفل ابوطالب علیه السلام است را با ریشخند و با پنبه سر بریدن، خیلی راحت از چنگ ایشان درآوردند.

اینجا گفته اند که به هر حال مورد اشاره شعر ابوطالب علیه السلام جنبه دفع خطر بوده است، مطعم بن عدی بوده است و یعم من خذله من بنی عبد مناف، عموم کسانی که از عبد مناف بودند و بوی نامردی به ابوطالب علیه السلام می آید که گویی بزرگی باشد که پشت او را خالی کردند. وقتی از خذلان می گوید یعنی حساب کشی هم بوده است.

فقال یخاطب بنی عبد شمس و بنی نوفل یعاتبهم و یعرض بمطعم بن عدی:

بنی نوفل همان مطعم بن عدی بن نوفل است که ما بعدها از این قبیله خلیفه دوم را داریم. از بنی عبد شمس هم بنی امیه را داریم و نوک پیکان همین مطعم از قبیله عمر است.

الا لیت حظی من حیاطة نضرکم بان لیس لی نفع لدیکم و لا ضرر (حیاطتکم بکر)

این بیت می خواهد بگوید که ای کاش من اصلاً از نضر و نصرت شما چیزی عاید می شد. فکر کنید کسی که ملک سرزمینی است. بزرگ و ریش سفیدی است که باید دیگران او یاری می کردند. ای کاش یک حظی از شما وجود داشت. چیزی از شما به دست می آمد. که از شما نه نفعی و نه ضرری می رسد. یک چنین تعبیری است و با بیت اول این جور شروع می کند.

الا قل لامر والولید و مطعم الا لیت حظی من حیاطتکم بکر

اینجا هم می‌گوید به امر و ولید و مطعم بگو. معنای این بکر را هم گفتند که ابلی که منفعتی داشته باشد. ان بکر من الابل یعنی شماها حتی به اندازه یک شتر هم برای کسی فایده ندارید، یا مثلاً برای من؛ حظی برای من نداشتید. از شما خیری ندیدیم. سه نفر را این جوری اسم برد.

و سار برحلی فاطرُ النابِ جاشمٌ ضعیفُ القُصیری لا کبیرٌ و لا بکرٌ

می‌گوید که من یک راحلی هستم، فرض کنید یک شتر سواری که گرفتار یک مرکبی شدم که خیلی کراحت دارد از حرکت کردن. جاشم یعنی خیلی کراحت دارد از حرکت کردن. القُصیری هم این هست که پهلوهایش خیلی ضعیف است. بار هم نمی‌شود روی آن گذاشت. فاطرُ النابِ هم یعنی به جایی رسیده است نیش آن درآمده است. یک حالت بی‌استفادگی است. شتر ظاهراً به یک سنی می‌رسد به یک جای می‌رسیده است که خیلی قابل استفاده نبوده است و اینجا معنی فاطرُ النابِ را گفتند که الجمل الذی بلغ السنة التاسعة، شتر نه ساله شود. فاطرُ النابِ یعنی صدای او یا ناله او یا آن نیش آن بیرون بزند. یا حالتی که این بار مثلاً دندان نداشته باشد، خیلی هم بهره و استفاده نداشته باشد. بکر هم گفتند ناقه‌ای که انجبت البطن الاول، یعنی یک شکم زاییده است.

تحلیل آنها به یک شتری است که کاملاً بلا استفاده است. حالا با این شتر ایشان باز کار دارد. خیلی خوب تحلیل می‌کند و جلو می‌برد. تا اینجا نکته‌ای هست؟

الان شما امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در تعبیر این آیات می‌بینید. اولاً نشان می‌دهد که چقدر شرایط ایشان سخت بوده است و چقدر شرایط امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوفه به پدرشان شبیه می‌شود و چه تدبیر مشابهی رقم می‌خورد. تفاوت آن این است که ابوطالب علیه‌السلام موفق می‌شود بر چنگ و دندان پیامبر صلوات‌الله علیه و آله وسلم را حفظ بکند. ولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام موفق نمی‌شود به هر چنگ و دندانی حسنین را حفظ بکنند. چون بعد از شهادت خودشان این دو بزرگوار آن ابتلای عظیم بر آنها وارد می‌شود. شاید اگر شهید نمی‌شدند جلوی فاجعه کربلا را حتماً...، یعنی برنامه داشتند که بگیرند. حالا به هر حال نقش ابوطالب علیه‌السلام جلوگیری از یک کربلا است. اما کربلایی که شهید آن پیامبر اعظم صلوات‌الله علیه و آله وسلم است.

دقیقه ۵۰ تا ۶۰

او دارد نقش آفرینی می‌کند. جلوی امر قطعی را دارد می‌گیرد. یعنی اینها کاری به ابوطالب علیه‌السلام نداشتند. اهل زور بودند. می‌توانستند خیلی راحت پیامبر صلوات‌الله علیه و آله وسلم را به قتل برسانند. ولی در عین حال یک ترسی مانع می‌شده است. این ترس از کجا می‌آید؟ این ترس از نوع برخورد ابوطالب علیه‌السلام با اینها می‌آید. ببینید شما در همین عبارت‌هایی که اینجا مطرح می‌شود اینها درست است که دشمن هستند، ولی ابوطالب علیه‌السلام مثل اینکه با برادر خودش دارد حرف می‌زند. یعنی آن را خطاب دشمن به او نمی‌دهد. می‌گوید: ای کاش می‌شد شما هم نفع داشتید. ای کاش می‌شد روی شما حساب کرد. یک جوری حرف می‌زند گویی که اینها باید عین برادر با هم برخورد بکنند. اینکه شما به اندازه یک شتر هم نفع ندارید

همراه کردن اینها با خودشان است. اشعاری نمی‌خواند که شما از نظر اعتقادی خیلی اعتقادتان بد است. با من مخالف هستید. شما مشرک هستید. شما فلان مشکل را دارید. می‌آید روی پایه نفع و ضرر که مربوط به کل آداب انسانی است و روی آن تمرکز می‌کند.

این نکته‌ای که فرمودید بعداً خیلی جالب‌تر می‌شود. یعنی واقعاً درست است و اگر چند بیت جلوتر برویم شگردهای جالبی در این ماجرا دارند. اولاً اینها را جدا جدا تحلیل می‌کنند. هر کدام را هم سرزنش دارند می‌کنند و همه را به یک طریقی به نوعی دارند خلع سلاح می‌کنند.

مِنَ الْخُورِ حَحَّاتٌ كَثِيرٌ رُغَاوَةٌ
يُرْسُ عَلَى الْحَاذِينَ مِنْ بَوْلِهِ قَطْرٌ

این حَحَّاتٌ از آن کلیدواژه‌ها هست که ظاهراً به نظرم می‌رسد کسانی که بعداً، شاعرین محترمی که چهار پنج تا کتاب مختلف است تلاش کردند معنی کنند. خیلی خودشان را به زحمت انداختند و رفتند کلمات دیگری را پیدا کردند که حَحَّاتٌ را بتوانند معنی کنند. الْخُورُ به معنای النوق الغزيرة اللبن است. یعنی یک شتر خیلی خوب پرشیر؛ مِنَ الْخُورِ. حالا حَحَّاتٌ چه هست؟ حَحَّاتٌ را گفتند لابد تحتات بوده است. یا حجاب بوده یا حجاب بوده است. مجموع اینها هر چه که هست یک خورده بداخلاق می‌آید. الصغیر القصیر أو الدمیم السیء الخلق یا مثلاً کثیر الحدیر یعنی خیلی شیر را هدر بدهد و اینها. در مصراع دوم که جالب است. این شتر نه تنها شیر ندارد. بلکه عایدی آن، بول است. که هم نشان دهنده عدم شجاعت است و هم نشان دهنده بی‌خیر بودن آن است. يُرْسُ عَلَى الْحَاذِينَ، الْحَاذِينَ یعنی الساقین. الْحَاذِينَ مِنْ بَوْلِهِ قَطْرٌ از سر بیت بخوانم:

مِنَ الْخُورِ حَحَّاتٌ كَثِيرٌ رُغَاوَةٌ
يُرْسُ عَلَى الْحَاذِينَ مِنْ بَوْلِهِ قَطْرٌ

حس و شم من راجع به این بیت می‌گوید که وصف دیگری است از آن شتر معبود که راجع به آن صحبت کردیم که باید این قدر خیر داشته باشد ولی هم بداخلاق است و هم جای شیر مثلاً از او عایدی می‌شود.

یکی از حربه‌هایی که در بلاغت وجود دارد که وقتی با شعر همراه می‌شود آن لطافت و بلاغت را بالا می‌برد؛ نقطه زن می‌کند. شما فکر کنید یک تعدادی جلوی حضرت ابوطالب علیه‌السلام وجود دارند. یکی از کارهایی که ایشان باید انجام بدهند باید اینها را از آن وحدتی که دارند بشکنند. بنابراین کاری که باید بکنند این هست که به خصوصیات هر کدام به صورت مجزا اشاره کنند. اما این شعرها چون نمی‌گوید چهره ابوطالب علیه‌السلام، لحن ابوطالب علیه‌السلام، هیچ کدام از اینها نیست. در تاریخ مفقود شده است حتی معلوم نیست که این شعرها به چه صورتی گفته شده است. ولی شما فرض بگیرید که با هر شتری

■ یکی اینکه که شیر ندارد فقط شما باید به او غذا بدهید و فقط مصرف کننده است، بدون اینکه کاری بخواهد بکند. نه می‌توانی آن را ذبح کنید؛ نحر کنید. نه دلتان می‌آید نحر کنید و نه اگر نحر بکنید گوشتی ندارد.

فقط در دسر است. این بیت سوم بود که فرمودید.

شما دارید چه کار می‌کنید؟ نگاهتان را از یکی به یکی برمی‌دارید. از یکی برمی‌دارید به یک دیگری معطوف می‌کنید.

▪ این گروه دوم کسانی هستند که خیر دارند. اهل پول دادن هستند. مال و منال دارند، اتفاقاً به دیگران هم کمک می کنند، ولی منت می گذارند. اینها اهل اذیت کردن هستند. نمی گذارند که خیرشان خیر بماند. بلافاصله یک کاری می کنند که آن کسی که به او خیر شده با یک متنی آن را از دست می دهند. اینها خیلی آدم های بداخلاقی هستند. ولی دست به خیر آنها زیاد است. باید بگویند شما حسابتان با آن کسی که اصلاً نفع ندارد، شترش اصلاً لاغر است و اصلاً کاری نمی تواند بکند، شما که او نیستید. شأن شما خیلی بالاتر است. شما این طرف بیاید. او آن طرف برود.

به گروه سوم می رویم.

من داشتم فکر می کردم آدم باید شعرهای ابوطالب علیه السلام^۱ را بخواند تا بتواند بفهمد أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾^۱ اصلاً یعنی چه. بله.

چون تا صبح هم اگر شتر را نگاه کنید این موارد آن را نمی فهمید.

روی محور شتر آمده است. شتر را دسته بندی کرده است و این را دارد نسبت می دهد به مثلش کرده است. وقتی روی شتر می برد شعرش هم که می کند، بدترین حرف ها را به اینها می زند، ولی اینها احساس تقابل نمی کنند.

تقابل بین خودشان به وجود می آید.

بله. مثلاً می گوید: شتری که این طور است. دیگری می گوید: بله راست می گوید. این شتر این طور هست. در آخر می خواهد بگوید که اگر من محمد صلوات الله علیه وآله وسلم هم به شما دادم نه شما خیر می بینید، نه شما. بالاخره سر او دعویتان می شود. او یک جور با آن برخورد می کند، این یک جور دیگر با او برخورد می کند. شما که نمی خواهید، شما هم که نمی خواهید این کار را با محمد صلوات الله علیه وآله وسلم بکنید. پس بنابراین چنین وحدتی هم شما ندارید.

یک جور دیگر هم می شود گفت. مغیره بن ولید را آوردند. بالاخره جنس آوردند جنس ببرند. این هم یکی از آنها هست.

دقیقه ۶۰ تا ۷۰

مثلاً چه بسا گفته باشد این یا به شما رفته یا به شما رفته یا به آن یکی رفته است. خیلی واقعاً انصاف ندارد. همان حرفی که اولش زد. این مطلب هم خوب است؟

این هم طعنه خوبی است. این هم خیلی عالی است.

^۱ سوره مبارکه غاشیه

يُخَلِّفَ خَلْفَ الْوَرْدِ لَيْسَ بِلَا حَقَّ إِذَا مَا عَلَا الْفَيْفَاءَ قِيلَ لَهُ: وَبُرُّ

الْوَرْدُ به معنای اسب است. اسبی که خیلی چابک و خوب است. يُخَلِّفَ خَلْفَ الْوَرْدِ لَيْسَ بِلَا حَقَّ، یعنی پشت اسب می‌دوید، ولی نمی‌رسید. إِذَا مَا عَلَا الْفَيْفَاءَ قِيلَ لَهُ: وَبُرُّ. یک جانوری داریم شبیه گربه، که به آن وَبُرُّ می‌گویند. دویبه صغیره تشبه الهرة یا هریره هم می‌گوئیم، خیلی لاغر و به درد نخور است. نشان دهنده لاغر و به درد نخور است. الْفَيْفَاءَ هم به معنای الصحراء الممتدة است این وَبُرُّ که راجع به آن صحبت می‌کنیم این دابه که می‌گوئیم در جبال طعام است آنجا پیدا می‌شود.

می‌خواهد بگوید که این موجود، نشان‌دهنده یصغر فی العین لعلو المكان و بعده است. با آنکه دور از دسترس است و بالای کوه و بلندی می‌ایستد، خودش خیلی کوچک و حقیر است. به نظر من این گونه رسید. شاید به گونه دیگری هم بتوان گفت. يُخَلِّفَ خَلْفَ الْوَرْدِ لَيْسَ بِلَا حَقَّ، او، هر چه پشت سر یک اسب تیزرو بدود به آن نمی‌رسد. إِذَا مَا عَلَا الْفَيْفَاءَ قِيلَ لَهُ: وَبُرُّ، اگر آن دونده یک وَبُرُّ باشد که پشت آن، یک گربه پشت یک اسب می‌دود گربه نمی‌تواند به اسب برسد.

اینجا پس بعضی‌ها در شخصیت، حکم این الْفَيْفَاءَ را داشتند و خود جناب ابوطالب عليه السلام خودش را به آن الْوَرْدِ تشبیه می‌کند و می‌گوید: اگر تو فکر می‌کنی به من می‌رسی، نمی‌رسی حواست جمع باشد. برای هر کدام از این شعرها یک آدم روبرو ایستاده است. یعنی ما حتی اگر ندانیم چگونه است خود تنوع آن، خیلی فوق‌العاده است دشمن خود را چگونه تحلیل کرده است. دشمن خود را از هم جدا می‌کند، می‌گوید این را هم که تو داری روی آن حساب می‌کنی و خیلی تیزرو هست شبیه فَيْفَاءَ هست به نسبت وَرْدِ. تا کنون هر چیزی گفته شد راجع به این سه نفر بود: امر، ولید، مطعم؛ علی قل لعمرو والولید و مطعم، بعد وارد دیگران می‌شود. یعنی این سه مدلی که فرمودید شاید لف و نشر هم داشته باشد. به این صورت هم شاید بتوان راجع به آن هم صحبت کرد.

بیت بعدی می‌گوید:

أرى أَخَوَيْنَا مِنْ أَيْنَا وَأَمْنَا إِذَا سُئِلَا قَالَا: إِلَىٰ غَيْرِنَا الْأَمْرُ

یا یک جای دیگر گفته است: توالی علینا مولیاننا کلاهما یا یک جای دیگر: تداعی علینا مولیاننا فأصبحوا وإذا استنصروا قالوا: الی غیرنا النصر... ما با معانی دیگر کار نداریم. یک بار دیگر بیت را می‌خوانم: اری، بین. أَخَوَيْنَا، می‌بینم برادرانم را من أَيْنَا و أَمْنَا که از پدر و مادر هستیم. زمانی که از آنها پرسیده می‌شود دو نفر هم هستند، إِذَا سُئِلَا قَالَا، زمانی که از آنها کمک خواسته می‌شود، قَالَا إِلَىٰ غَيْرِنَا الْأَمْرُ، به سمت دیگران بروید، ما نمی‌توانیم به شما کمک کنیم. إِخوانا یا أَخَوَيْنَا، منظور برادر خودش نباشد. گفتند: إِخوانا، شاید منظور عبد شمس یا نوفل باشد. گفتند و یحدد

بأنهما أخواه من أمه و أبيه. و كان هذان الحيان ممن خالف و لم يدخل الشعب، اينها ریشه دو محله بودند که داخل شعب نشدند. یعنی آن قدر جایگاه نداشتند که وارد آن شوند. این جایگاه نداشتن و جدا بودن آنها از قریش را جلوتر به خوبی توضیح می‌دهد.

بلى لهما أمرٌ ولكنْ تَرَجُّمًا كما رُجِمَتْ منْ رأسِ ذى العَلَقِ الصَّخْرُ

یا گاهی یک‌جایی گفتند: ذی الفلق الصخر. معنی این است: اینها امر دارند، از آنها خیر درمی‌آید، یک کارهایی انجام می‌دهند، اما دیگر شتر نیستند یک ریزشی، یک سنگی، از آن بالای کوه پایین بیفتد و غلت بزند این گونه هستند. دو نفر این گونه هستند که این دو نفر که در پایین گفته است عبد شمس و نوفل هستند. راجع به آنها این گونه صحبت کرده است. بعد راجع به کلمات هم این گونه صحبت کرده است. الترجم: القول بالظن، لأنه یرمی به علی غرر کالحجر. یک فردی که بر روی ظن و گمان صحبت می‌کند و حرف‌هایش محکم نیست، بعد العلق، اینجا خیلی جالب بود. الجبل الذی یتعلق بحجارته فی المرقی إلیه. یعنی اینها اصحاب أمر و رای نیستند: انحدرا و سقطا سقوط الحجر من ذی علق و علق هم گفتند اسم جبل معروف بنی‌اسد بوده است. خلاصه آن این است تشبیه این دشمن این کسانی که آمدند و روبرو قرار گرفتند مانند صخره‌ای است که هیچ رای و امری ندارد و از آن چیزی بیرون نمی‌آید مگر ریزش سنگ، که باعث زحمت و مشکل است. شما به گونه دیگری می‌فهمید؟ ریزش سنگ به معنی این است که هیبت آنها ریخته می‌شود، قدرت آنها زائل می‌شود و آن چیزی که دارند و به آن می‌نازند از دست می‌رود. این مربوط به هر سه نفر می‌شود.

این دو نفر هستند و دو نفر دیگر هستند. البته ممکن است شما بفرمایید به آن قبلی‌ها هم ... می‌گوید: أری أحوینا من أبینا و أمینا، إذا سُئلا قالا: إلی غیرنا الأمر. دو نفر هستند که فقط باهمدیگر هستند و به هیچ کسی خیرشان نمی‌رسد. بلى لهما أمرٌ ولكنْ تَرَجُّمًا ، كما رُجِمَتْ منْ رأسِ ذى العَلَقِ الصَّخْرُ، اینجا به نظرم اسم آنها را می‌گوید: أخصُّ خصوصاً عبدَ شمسٍ و نوفلاً، نه این جدا است یا شاید هم به آنها ملحق است، زیرا أخصُّ خصوصاً می‌گوید:

أخصُّ خصوصاً عبدَ شمسٍ و نوفلاً هما نَبَدانا مثلَ ما تُبَدِّدُ الجَمْرُ

می‌گوید: به خصوص عبد شمس و نوفل که ملحق به بالا می‌شود. به خصوص عبد شمس و نوفل، که اینها ما را رها کردند. مثل کسی که زغال گذاخته را الجمر، اسپند را تجمیر می‌گوییم. انگار که زغال گذاخته دور بیندازند، این گونه از ما دوری کردند. این چنین تعبیری را می‌گوید. اینها را تحریک می‌کند که از آن دشمنی آنها کاسته شود. من یاد سوره فصلت می‌افتم آنجایی که آیات می‌گوید به گونه‌ای با دشمن خود برخورد کن که آن را دوست صمیمی خودت کنی.

دقیقه ۷۰ تا ۸۰

در سوره فصلت که می‌خوانیم: **كَانَهُ وَلِيًّا حَمِيمًا**^۲ یعنی اینها اهانت خیلی سنگینی می‌کنند، می‌گویند به رسول صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خیانت کن! نه تنها حرف زشتی می‌زنند که به رسول صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خیانت کن، بلکه به او می‌گویند که تو به خاطر دنیا داری رسول صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مراقبت می‌کنی بیا این هم جای آن، اینها هر کدام زشت‌تر از دیگری است. یکی خیانت کن، یکی اینکه قصد تو از رسول صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دنیاطلبی است. ما که می‌دانیم بیا این، جای آن. حضرت ابوطالب^{علیه‌السلام} هیچ کدام از اینها را دفاع نمی‌کند و نمی‌گوید این پسر برادرم این خصوصیات را دارد، چه کاری انجام می‌دهد؟ خصوصیات خود اینها را مطرح می‌کند و تمایلات آنها را نسبت به حق بیان می‌کند. یکی از بهترین کارهایی که می‌تواند کرد این است که زمانی که سه گروه هستند، ممکن است پنج گروه باشند، هشت گروه، فرقی نمی‌کند. به گونه‌ای برخورد کنید که در ذهن‌ها این گونه بیاید که اینها همدست هستند و بعداً اگر منفعی دارند، بقیه را دور می‌زنند.

الله اکبر از این همه فراست، یعنی دیگران را علیه آنها تحریک می‌کنند؟ این دو که با هم بستند، شما فکر خودتان را باشید.

بعد آن یک نفر از اینها بدش می‌آید.

می‌ریزد جدا می‌شود.

دلش خالی می‌شود. خیلی تدبیر این شعر فوق‌العاده است. نمی‌آید در مورد رسول خدا صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حرف بزند و بگوید این آدم خوبی است این آدم دینداری است. نمی‌گوید که مگر این گنااهش چیست؟ اگر ما بودیم بلافاصله می‌گفتیم: مگر او چه گناهی کرده است؟ مگر چگونه است؟ از این حرف‌ها می‌زدیم. اما او اصلاً به رسول خدا صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کاری ندارد. روی خود و ویژگی اینها متمرکز می‌شود. می‌گوید: اولاً که خود شما هر کدام شما مثل یک شتری هستید که تو این گونه، او این گونه.... که هیچ کدام شما هم به ما خیری نرساندند. قرار بود خیری برسانید. یک چیزی طلبکار می‌شود. ما از تو خیر می‌خواستیم، تو که خیر نمی‌رسانی. نصرت می‌خواستیم، تو نصرت.... به شدت تحقیرشان می‌کند. البته ممکن است بعضی‌ها بگویند تحقیر هم نه، تحقیر در مبارزه، به معنای منصرف کردن است. شما که شتر این گونه‌ای... او که آن گونه.... شما که زمانی که خیر می‌دهید این گونه خیر می‌دهید..... او که اصلاً خیر هم نمی‌دهد... یکی هم که زمانی که خیر می‌دهد قاطی می‌کند همه چیزش را مثل ...

چقدر این متن جالب است. یعنی طلبکار شد. طلبکار که شد هم یعنی آنها را در مقام پاسخگویی قرار داد. بعد شروع به ارزیابی کردن آنها کرد که ببینم از شما خیر و نصرتی درمی‌آید یا نه؟

بعد دو نفر آنها را یک طرف می‌گذارد و یکی آنها را هم در طرف دیگر می‌گذارد.

تحقیرشان می‌کند، بعد بین آنها اختلاف هم می‌اندازد.

^۲ سوره مبارکه فصلت، آیه ۳۴

این چیزی که من خدمت شما می گویم إن شاء الله یک زمانی خدا توفیق بدهد سوره برائت را بخوانیم. شیوه سوره برائت در مقابل با دشمنان است. اختلاف بین آن هشت گروه دشمن، درست است؟

در کل چنانچه شما بخواهید باناسازگاری های جامعه مقابله کنید، باید تلاش کنید تا این گروه های مختلف با هم وحدت پیدا نکنند و دل های آنها نسبت به هم سرد شوند. بدی های آنها حالشان را بد کند و حال همدیگر را هم بد کنند. چند نکته در سوره برائت وجود دارد که این اشعار دقیقاً در همان مسیر حرکت می کنند. همان طور که می دانید سوره برائت آخرین سوره ای است که بر رسول اعظم صلوات الله علیه وآله وسلم نازل گشته است و شیوه حضرت ابوطالب علیه السلام در این اشعار در دفاع از پیامبر اکرم صلوات الله علیه وآله وسلم همان شیوه سوره مبارکه برائت قبل از نزول است.

چقدر خوب است که بزرگوارانی که سوره مبارکه برائت را تحلیل می کنند این اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام را هم مدنظر قرار دهند.

و ما ذاك الا سُوددَ خَصَنابَه
إلهُ العبادِ و اصْطَفانا له الفَخْرُ

اینجا یک اشاره ای به جایگاه خود دارند. و ما ذاك الا سُوددَ، این سیادتی که إله العباد ما را به آن تخصص داده است و ما را خواستی کرده است، فخر و افتخارش برای ما است. توحید را به رخ انسان می کشد. دوباره به سراغ آن دو نفر برمی گردد.

هما عَمَزَا للقومِ في أَخَوِيهِمَا
فقد أصبحا منهم أَكْفُهُم صِفْرُ

اینان در برادری خیانت می کنند. فقد أصبحا منهم أَكْفُهُم صِفْرُ، خیانت را مرتکب می شوند و فردا متوجه می شوند که کف دستشان خالی است و به چیزی نمی رسند.

هما أشركا في المجد منْ لا أباله
من الناسِ إلا أنْ يُرْسَ له ذِكْرُ

اینان در مجدی شرکت کردند که ارتباطی به آنها نداشت و در قد و قواره آنها نیست. پیدا است که این دو نفر بسیار مهم بودند. اینها در شراکتی مشارکت کردند که ربطی به آنها نداشت. من الناسِ إلا أنْ يُرْسَ له ذِكْرُ، معنی الرّس را گفته اند: الذکر الخفی، أخذ من الرّسّ و هو القبر و البئر. مثلاً کسی در چاه چیزی بگوید. حضرت ابوطالب علیه السلام با این اشعار به قلب سپاه دشمن زده است. مجد آنها در حد نطفه می باشد و خیلی بالقوه است. بسیار مانده تا ظهور مجد داشته باشند.

به نظرم می رسد که اینها در یک موردی با هم مسابقه دارند که چیزی نصیب آنها نمی شود.

اینها در مسابقه مجدی شرکت می کنند که در نهایت چیزی برای آنها نیست. در آن قبر و چاه چیزی نیست.

رجال تَمَالَوْا حاسِدِينَ و بَغْضَةً
لأهل العِلا فَيَبِيْنَهُمْ أبدأ و تَرُ

تَمَالُوا یعنی اجتنوا، مردانی نیز هستند که از سر حقد و بغض با هم همکاری کردند. لأهل العلاء، نسبت به مردان مرتبه حسادت می کنند. گویی این حقد و کینه آنها ابدی است.

دقیقه ۸۰ تا ۹۰

وَلَيْدٌ أَبُوهُ كَانَ عَبْدًا لَجِدْنَا، ولید که پدر او عبد جد ما بود. یک برده آزاد شده بود. إِلَى عَلِجَةَ زُرْقَاءَ جَالِ بِهَا السِّحْرُ، اشاره می کند که اصالت او که اهل روم بوده است. کبود چشم و با سبقه سحرش که ساحری بسیار شوم است. ریشه بنی امیه را بیان می کند.

در کل چشم کبود چشمی است که دو حالت دارد. یا فرد نابینا است که چشم او کبود شده است، چون رنگ چشم برگشته است و حالت سفیدی به خود می گیرد و خیلی ترسناک است، یا چشم سالم است، ولی شکل چشم شبیه چشم کبود است. این چشم کبود در هر کسی که باشد مشکوک به سحر هستند و از ظاهر چشم فهمیده می شود که فرد ساحر است. و إِلَى عَلِجَةَ زُرْقَاءَ جَالِ بِهَا السِّحْرُ حاکی از جادو و جنبل آنها است و قیافه های آنها نیز نمادی از جادو داشته است و این ولیدی که می بینید ابوه کان عبداً لجدنا، چشم پدرش کبود است. ببینید کار او سحر بوده است و نکته قابل توجه این است که در دوره مورد بحث ما این امر جدی بوده است و خانوادگی ساحر بوده اند و بوسیله سحر بسیار چیزها جابجا می شدند و کارهای بسیاری انجام می دادند و از سحر امروزی ما هم بسیار قوی تر بوده است و از زمان بنی اسرائیل بوده است و به آنها اتصال داشتند.

اینجا می گوید که الولید بن المغیره، پیش تر از خجالت ولید بن مغیره درآمده است و اینجا احتمالاً یک ولید دیگری قصد کرده است. مخزومی است. بیشتر به بنی امیه نزدیک است شاید اسامی متعددی داشتند و اسمی که ما نمی شناسیم ولید است و یکی از اجداد ابوسفیان باشد.

و تَيْمٌ و مخزومٌ و زُهْرَةُ مِنْهُمْ و کانوا بنا أُولَى إِذَا بُغِيَ النَّصْرُ

گویا آن ساحر سه قبیله را هم مسحور کرد. و تَيْمٌ و مخزومٌ و زُهْرَةُ، تَيْمٌ قبیله خلیفه اول است، مخزوم هم قبیله ولید بن مغیره می باشد. زُهْرَةُ قبیله مادر پیامبر اکرم صلوات الله علیه وآله وسلم است که در ابیات بعدی قبیله زُهْرَةَ را جدا می کند و یک آسیب شناسی می کند. سعد بن ابی وقاص نیز از قبیله زُهْرَةَ هست.

و کانوا بنا أُولَى إِذَا بُغِيَ النَّصْرُ، اصلاً توقعی از این افراد نیست که ما را باری کنند، گرچه اینها ملحق به آنان شدند. سپس قبیله زُهْرَةَ را جدا می کند.

و زُهْرَةُ كَانُوا أُولِيَاءِي وَ نَاصِرِي وَ أَنْتُمْ إِذَا تَدَعَوْنَ فِي سَمْعِكُمْ وَ قَسْرُ

می گوید: قبیله زُهْرَةَ اولیاء و ناصر من هستند، البته تا زمانی که گوش شما کر نشده باشد. اشاره به آن سحره دارد که سحرش نکرده باشند.

شما ابتدا با افراد ارتباط داشتید. حالا قبیله مخاطب شما می باشد. هر قبیله ای برای خودش نماینده ای دارد. آن سه نفری که وارد شدند احتمال اهمیت

قبیله آنها و یا خود آنها باشد. گرچه سه قبیله هستند که خیلی جدی با هم روبرو شده اند تا پیامبر اکرم صلوات الله علیه وآله وسلم را حذف نمایند.

- از طرفی آنها تحت بیرق سحره قرار دارند

- و از طرف دیگر سزاوار کمک به پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله وسلم می باشند.

- و در لفافه این نکته را تأکید می کند که شما نه تنها در جبهه مقابل باشید بلکه باید پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله وسلم را نصرت و یاری دهید. و زُهْرَة کانوا اولیائی و ناصری. از محاسن این نوع ادبیات این است که افراد را به شک و تردید وامی دارد که آیا این وحدتی که ایجاد کرده ایم نکند به ما خیانت کند؛ زُهْرَة کانوا اولیائی و ناصری.

یعنی تضمینی او را بیرون کشید.

شک در دل طرف مقابل ایجاد می کند. مگر شما سه قبیله برای این قتل نیامدید و منافع آن بین شما تقسیم گردد؟ خون او نه تنها برگردن شما نباشد بلکه استفاده های مختلف ببرید. بدانید که زُهْرَة کانوا اولیائی و ناصری، و اَنْتُمْ إِذَا تُدْعَوْنَ فِی سَمْعِکُمْ وَقَرُّ، سیستم ساختار اینها متفاوت است. این قبیله را با خود یکی تلقی نکنید.

این بیت شانزده ادامه دارد:

فقد سَفِهَتْ أَحْلَامُهَا وَعَقُولُهَا و کانوا کَجَعْرِ بئسَ ما صنَعَتْ جَعْرُ

این آرزوها و عقل او را سفیه کردند و مثل بزی شد. به نظر می رسد این این جَعْر و جَعْرُ شیبه گور و گور در داستان بهرام گور فارسی است. دیدی که گور چگونه بهرام گور را گرفت. جعر دوم به معنای هلاکت است. این جعر هم بزی است که خود را به هلاکت انداخت. توجه کنید که اینها آمده اند که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله وسلم را با خود ببرند و قدرت آن را هم داشتند که متوسل به زور شوند. علاوه بر تعداد قابل توجه نیرو، آرایش عملیاتی به خود گرفته بودند که گرفتار نشوند. این معنا که اگر کسی کشته می شد نمی توانستند قومی را متهم کنند. به هر حال همه شریک در این کار بودند.

شیبه لیلۃ المیت است.

بله، وقتی یک گناهی عمومی شد، نمی توانید یک نفر یا دو نفر را دستگیر و متهم سازید و به قتل برسانید.

دقیقه ۹۰ تا ۱۰۰

همه دست داشتند. این اتفاقی که دارد می افتد، شخص زور داشته باشد، ضمن اینکه بخواهد منطق را هم با خودش همراه کند، سحر هم بخواهد با خودش همراه کند. این سه مورد، یکی زور، یکی منطق گفتگو، یکی هم سحر است. این سه را با هم وسط آورده است. این طرف هم فقط یک نفر وجود دارد...

که غلبه می کند به هر سه مورد.

حالا باید فکری کند که اینها را زمین بزند. شما ببینید چقدر قدرت دارد. اولاً که هول نمی‌کند و نمی‌ترسد؛ شعر می‌گوید. می‌دانید شعر می‌گوید یعنی چه؟ آرامش محض و شعر را فی‌البداهه می‌گوید. فکر کنید دشمن ایستاده است، بعد شما شعر بگویید. باید خیلی آرامش داشته باشید و خیلی به خودت مسلط باشید. باید در این بازی بتوانید اینها را بگویید و زبان شعر زبان لطافت است. فکر کنید می‌روید خانه، خانواده شما می‌گویند کجا بودید؟ شما با شعر جواب دهید.

اینکه کسی بتواند احتجاج را در منطق شعر بیاورد، این فرد هم تسلط کامل روی احتجاج دارد و هم روی خودش دارد و هم روی طرف مقابل دارد. شما نگاه کنید چقدر ظریف کار می‌کند. آدم‌ها را متناسب با خودشان... سعی می‌کند نسبت به خودش دشمنی کسی را برانگیخته نکند و سعی می‌کند دشمنی آنها را نسبت به خودشان تقویت کند. با این استراتژی به میان می‌رود.

فَوَاللَّهِ لَا تَنفَكُ مِنَّا عِدَاوَةٌ وَ لَا مِنْهُمْ مَا دَامَ مِنْ نَسَلِنَا شَفَرٌ

اینها از عداوت نسبت به ما جدا نمی‌شوند و تا وقتی که حتی یک نفر از ما باقی مانده باشد دست بر نمی‌دارند. شَفَرٌ، اینجا به معنای نفر است. اگر احدی از ما هم باشد، اینها دست بر نمی‌دارند.

فَعَبْدُ مَنْافٍ ضَاعَ حِلْمٌ أَيْبِكُمْ إِذَا مَا صَنَعْتُمْ مَا يَضِلُّ لَهُ الْفَكْرُ

اما طایفه عبدمناف، حلم پدرتان را ضایع کردید.

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّا بَدَارٌ مَضْبُوعَةٌ وَ لَا لَكُمْ فِينَا قِصَاصٌ وَ لَا وَتْرٌ

وقتی چنین دسته‌گلی به آب دادید و این چنین قائله‌ای را ساختید و از فکر پدرتان فاصله گرفتید، شما حلم پدرتان را زائل کردید.

فَلَا تَعْجَبُوا أَنِّي صَبْرْتُ عَلَيْهِمْ فَصَبْرِي وَ إِبْقَائِي لَكُمْ يُقْبِلُ الدَّهْرُ

نمی‌دانستید که ما در یک خانه هستیم که داریم ضایع می‌شویم و این در حالی است که نه گناهی کردیم، و نه قصاصی باید متحمل شویم. همان حرفی که آقا ابوعبدالله الحسین علیه السلام می‌گویند که: مگر من مالی از شما برده‌ام؟ یا خونی از شما ریخته‌ام.

فرمایشی راجع به طایفه عبد مناف دارید؟

به هر حال آنها اصالتی را قبول داشته‌اند. این برمی‌گردد به اصالتشان و قبول داشتن اصالتشان. از همه طرف اینها را تحت سیطره قرار داده است. در حالی که دارند به خانه‌هایشان می‌روند، به هم ناسزا می‌گویند. و بعد از دو یا سه هفته می‌فهمند از کجا ضربه خورده‌اند.

فَلَا تَعْجَبُوا أَنِّي صَبْرْتُ عَلَيْهِمْ فَصَبْرِي وَ إِبْقَائِي لَكُمْ يُقْبِلُ الدَّهْرُ

تعجب نکنید بر من که بر آنها صبر می‌کنم. این شعر بیست و پنج بیت است و ما الان بیت بیستم هستیم.

یک نکته‌ای را اینجا بگویم. خواندن تاریخ خیلی منفعت دارد و البته از طرف دیگر هم خیلی ضرر دارد. اگر کسی ابوطالب علیه السلام را بشناسد و بداند که ابوطالب علیه السلام چنین کاری را انجام می‌دهد و بفهمد امیرالمؤمنین علیه السلام فرزند ابوطالب علیه السلام است که چنین خصوصیتی دارد، می‌فهمد که آن هنرنمایی در این حلقه ظاهر شده است. از این به بعد شیوه مقابله و مبارزه خود را عوض می‌کند. اینها سادگی کردند و خودشان را مقابل ابوطالب علیه السلام قرار دادند. دهان به دهان شدند. وقتی دهان به دهان بشوید برگه رو می‌شود. اینها از تاریخ استفاده کردند، لیلة المیبت را به وجود آوردند.

هم لیلة المیبت را هم شعب ابی طالب را. اینها در لحظات خاصی هم پیمان می‌شدند. این طور نبود که تمام مدت هم پیمان شوند. نقش ابوطالب علیه السلام متلاشی کردن هم پیمانی اینها بود.

اما وقتی شما ابوطالب علیه السلام را این گونه می‌شناسید، نقشه‌هایی می‌کشید که ابوطالب علیه السلام نتواند حرفی بزند.

شعب ابی طالب و تحریم شد، لیلة المیبت بعد از آن بوده است.

حالا ببینید چه اتفاقی می‌افتد. اینها با این تجربه به مدینه آمدند. تجربه به آنها انتقال پیدا کرد. اینها در سقیفه و بعد از سقیفه اولین کاری که کردند هم پیمان شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام مجال پیدا نکرد فن پدر را اجرا کند؛ نه برای معاویه، نه برای بقیه. چون آنها چنین داستانی را می‌دانستند.

همچنان که حضرت زهرا سلام الله علیها فن حضرت خدیجه سلام الله علیها را باید ایفا می‌کرد. اجرا کردند یعنی به شهادت رسیدند.

به جای اینکه دیگران را خبر کنند و مواجهه صورت بدهند، می‌دانستند در مواجهه شکست می‌خورند. مواجهه را حذف کردند. حصرهای خانگی که به وجود آوردند. ارتباطاتی که قطع کردند.

خطبه فدکیه از این جنس است.

دقیقه ۱۰۰ تا آخر

خطبه فدکیه از این جنس است. یعنی می‌طلبید آن خطبه بین آنها اختلاف بیندازد. کما اینکه سراغ انصار رفتند. چنین فضایی داشته است.

فلا تَعْجَبُوا أَنِّي صَبَرْتُ عَلَيْهِمْ
فَصَبْرِي وَإِبْقَائِي لَكِي يُقْبَلُ الدَّهْرُ

فَقَدْنَا عَمِيدَ الْحَيِّ فَالرُّكْنَ خَاشِعٌ
لِفَقْدِ أَبِي عُثْمَانَ وَ الْبَيْتِ وَ الْحِجْرِ

یاد یک در گذشته‌ای از قبیله اینها را کرد؛ ابی عثمان را که کنیه هشام نامی است و بعد از اینکه می‌گوید عَمِيدَ الْحَيِّ، یعنی ما رئیس قومی را از دست

دادیم. فالرُّكْنَ خَاشِعٌ، کسی که نسبت به حجرالاسود خاشع بود. فقدان ابی عثمان که البیت و الحِجْر نسبت به او یک فقدان را پیدا کرد. اینجا گفته

است که عمید الحی: رئیس القوم. الرکن: الجانب المهم، و هنا یرید المكان الذی فیة الحجر الأسود. البیت: الکعبة. الحجر: المكان الذی یضم الحطیم

المدار بالبیت من قسمه الشمالی، یک قسمتی هست بین مقام و کعبه را به خاطر فشرده گی که دارد حطیم می گویند. ابو عثمان هم یک شخصی بوده است در قبیله اینها یا هر شخصی که هست، در این بنی عبد مناف فقدان او را جلو می آورد. برخی هم گفته اند که منظور هشام بن مغیره است.

وَ كَانَ هِشَامُ بْنُ الْمَغِيرَةِ عِصْمَةً إِذَا عَرَكَ النَّاسَ الْمَخَافُوفُ وَالْفَقْرُ

بعد در وصف این ابو عثمان که البته نقلی هم هست که تشابه اسمی وجود دارد. این هشام بن مغیره ظاهراً همانی است که می گوئیم ابو جهل. یا باید بپذیریم که اینجا یک تشابه اسمی است و این خلف او باشد و همان اسم را داشته باشد و اینجا حضرت در حال به رخ کشیدن هستند. اگر ابو جهل از بنی مخزوم باشد. به هر حال یک آدمی بوده است که مردم از خوف و فقر به او پناه می بردند. عصمت آنان بوده است.

بِأَيَّاتِهِ كَانَتْ أَرَامِلُ قَوْمِهِ تَلَوْدٌ وَ أَيْتَامُ الْعَشِيرَةِ وَ السَّفَرُ

این آدم کسی بوده است که به خانه های خودش، پیر زنان قومش را پناه می داده و ایتام و عشیره و مسافران را پناه می داده است.

فَوَدَّتْ قُرَيْشٌ لَوْ فَدَتْهُ بِشَطْرِهَا وَ قَلَّ لَمَرَى لَوْ فَدَوَّهُ لَهُ الشَّطْرُ

دوست می داشتم، مثل اینکه بگوئیم یک مو از او در تنش وجود داشت، که الشَّطْرُ همه چیزش را می داد؛ نصفی از او در قریش وجود می داشت؛ از این ابو عثمان که درباره آن صحبت می کنیم. الان شک کردم که هشام بن مغیره ابو جهل باشد.

این بیت آخر بیشتر به او می خورد:

نَقُولُ لِعَمْرٍو: أَنْتَ مِنْهُ وَ إِنَّنَا لَنرَجُوكَ فِي جِلِّ الْمَهْمَاتِ يَا عَمْرُو

أَنْتَ مِنْهُ وَ إِنَّنَا، یعنی ما از تو و تو از ما هستی. ما دوست می داشتیم تو آن ویژگی های هشام بن مغیره را می داشتی ای عمر. الان درست شد. از یک مرده خوش نامی صحبت کرد و با وسط کشیدن او به ابو جهل خطاب کرد که ای کاش تو از او یک مو بر تن داشتی یا نصفی از خصوصیات او را می داشتی.

الان کاری که حضرت ابوطالب علیه السلام در حال انجام آن است این است که افراد را به امواتشان تحریک می کند. بالاحص آن اموات خوش نامشان. این در طبع انسان است که وقتی از یک بزرگی و یا فامیل یاد می شود؛ اینان رقیق می شوند. ولی این کار را اول نمی کند. در آخر کار دلالتشان می دهد به یک آدم خوبی که اینان خوب می دانستند و آن خوبی را به رخشان می کشیدند. این خیلی تکنیک فوق العاده ای است. تا الان چندین کار حضرت ابوطالب علیه السلام با اینها انجام داد. یعنی زیر و زبرشان کرد. این آخری خیلی اساسی است. شما وقتی راجع به پدران یک گروهی که خوش نام بودند حرف بزنید، انعطاف اینها نسبت به شما بالا می رود. به نظرم در جمع بندی؛ جمع بندی خوبی است.

این بیت آخر بود. می خواستم ابیاتی که در بنی هاشم می رود و آنها را هم منسجم می کند را هم بخوانم که دیگر مجال نیست.

خیلی خوب بود از این جهت که اگر افرادی در مقابل ابوطالب علیه السلام پاسخ می‌دادند، می‌توانستیم ارزیابی کنیم که وضعیت سطح کلی شعری که گفته شده است در چه وضعی است. چنین چیزی وجود دارد؟ منظوم این است که وقتی ایشان شعر می‌گویند آنان هم یک حرف‌هایی می‌زنند. خیر در انفعال می‌روند. آن‌قدر شعر غلبه دارد که برای حرف جدید مجال نمی‌گذارد.

اگر این‌طور باشد خیلی عجیب است. یعنی این بیست و پنج بیت شعر را پشت سر هم گفته است که اگر بخواهیم این بیست و پنج بیت را وقت بگیریم، احتمالاً مثلاً بیست دقیقه شده است.

تدریس به چشم منظر

در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می‌باشد و نمی‌تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می‌باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می‌باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.
سپاس از همراهی تان